

بجیگی یعنی زنه کننده

اصغر فکور

فرمانده
من



بعضی‌ها می‌گفتند فوتش کنی، باد می‌بردش. پُر بی‌راه نمی‌گفتند. چون وقتی آدم‌ها را با خط‌کش، متر و ترازو اندازه‌گیری کنیم، ته‌اش همین می‌شود! اتفاقاً این پسر دوتا کوچه بالاتر زنده‌کننده محله ما بود. انگار یحیی بود. یادم هست وقتی جنگ شروع شد و صدام نامرد، شب و روز روی شهرهای کشورمان بمب و موشک می‌ریخت، یکپهو یحیی غیبش زد!

کسی هم نپرسید آن چهل کیلویی کجاست؟ تا اینکه یکی از بچه‌محل‌ها از جبهه برگشت و برده از غیب‌شدن ناگهانی او برداشت. گفت: «فلانی را که می‌شناسی؟»

گفتم: «اره! خبری ازش داری؟ رفته خارج؟»

خندید و گفت: «خارج و داخله چیه؟ چی می‌گی تو؟» راستش این بچه‌محل ما طوری توپید به من که ماستم را کیسه کردم و یک‌کم جدی‌تر پرسیدم: «خب بگو! کجا دیدیش؟»

بچه‌محل سری تکان داد و گفت: «گردانی که او فرماندهش شده، یکی از گردان‌های خط‌شکن جبهه است! بعضی‌ها را بیچاره کرده ... روز اول که منو دید، شناختم و با کف دست کوبید روی شانه‌ام و گفت قبلاً ترقه‌بازیات که خوب بود ...» تا این را گفت یاد روزهای بچگی افتادم که بیست‌تا ترقه را توی کاغذ می‌پیچیدم و می‌کوبیدم به دیوار خانه‌شان! اصلاً فکر نمی‌کردم آن پسر چهل کیلویی که آرام می‌رفت و آرام می‌آمد، فرمانده گردان شده باشد! آن هم چه فرماندهی؟! فرمانده گردان خط‌شکن! ...

خلاصه با این نوشته فقط خواستم بگویم او همان کسی بود که وقتی **امام خمینی** (ره) فرمان داد حصر آبادان باید شکسته بشود، با یک گردان رفت و با پنجاه نفر برگشت. اما

این که می‌گویم داستان نیست! هر کدام از ما توی کوچه و محله‌مان، یا شاید دورتر، توی یکی از شهرها و روستاها، یا نزدیک و نزدیک‌تر، توی جمع‌فامیلی، کسی یا کسانی را می‌شناسیم که قالب‌های مرسوم زندگی را برای رسیدن به هدف‌های بزرگ شکسته‌اند.

منی‌خواهم درباره قالب‌های مرسوم زندگی، مثنوی هفتاد من کاغذ و شرح و احوالات بدهم. چون همه شما می‌دانید؛ و حتما هم بهتر از من و امثال من! فقط این را بگویم که مهم‌ترین قالب مرسوم و حیاتی برای یک آدم نیاز به نفس کشیدن و زنده‌ماندن است. اصلاً این همه بدودو و بگیروبیند برای این است که زنده بمانیم و به قول خروس همسایه، فوقولی قوقولمان به راه باشد! حالا این داستان چیست؟ از کی هست؟ ارتباطش با مردی به نام یحیی سنوار چیست؟ الان می‌گویم! توی کوچه ما، البته نه دقیقاً توی کوچه ما! دوتا کوچه بالاتر، پسر قد کوتاه و لاغری را می‌شناختم که جمع و تفریق هیكلش را محاسبه می‌کردی، چهل کیلو نمی‌شد!

۱۳

نوجوان

شماره ۱۳ دی ۱۴۰۴

چی؟ آره درست فکر کردی! حصر آبادان شکسته شد! او هم تا زمان شهادتش نه قدش بلند شد و نه وزنش خیلی زیاد. وقتی هم پیکرش را توی شیار پیدا کردند، درست مثل یحیی سنوار، مثل یک رزمنده واقعی قبضه اسلحه‌اش توی دستش و یک لایه خاک روی صورتش نشسته بود.

اجازه بدهید کمی هم درباره یحیی سنوار بگویم. چون قرار نیست ما همه آدم‌های عجیبی را بشناسیم که قالب‌های مرسوم زندگی را شکسته‌اند و به هدف بالاتری رسیده‌اند. هدفی که اگر خوب نگاه کنیم، نه فقط باعث عزت خودشان شده است، بلکه سمت‌وسوی انسان بودن و آزاده بودن را نشان داده‌اند.

اسم کامل یحیی سنوار، **یحیی ابراهیم حسن السنوار** است. او در نوجوانی تحت تأثیر فعالیت‌های برادر بزرگ‌ترش (محمد) که از رهبران برجسته جنبش حماس بود، به صف مبارزان این جنبش پیوست. مبارزات او با رژیم صهیونیستی در جریان انتفاضه پررنگ‌تر شد؛ آن چنان که بعد از تجربه‌هایی که از مبارزه با ستمگران صهیونیست آموخته بود، به‌عنوان فرمانده

تیپ خان یونس برگزیده شد.

در همین دوران بود که رژیم اشغالگر قدس به تأثیر او در مبارزات ملت فلسطین پی برد. جوخه‌های کشتار و وحشت‌افکنی (ترور) او را دنبال می‌کردند، در حالی که یحیی سنوار بی آنکه حتی مردم نوار غزه او را بشناسند، به فعالیت‌های خود علیه مزدوران صهیونیست ادامه می‌داد.

سال‌ها بعد او شناسایی شد و شش بار از دام جوخه‌های کشتار و وحشت‌افکنی صهیونیست‌ها جان سالم به در برد. اما صهیونیست‌ها که او را مغز متفکر بسیاری از عملیات‌ها می‌دانستند، پیوسته او را تعقیب می‌کردند. یحیی این بار با عملیاتی بزرگ به جنگ با صهیونیست‌ها رفت. او و یارانش به مدت پنج سال با عملیات‌های کماندویسی، پایگاه‌های (سایت‌های) رژیم اشغالگر قدس را مورد هدف قرار می‌دادند که مهم‌ترین آن‌ها عملیاتی به نام «بمب تونلی» بود!

صهیونیست‌ها عاقبت در سال ۱۹۸۸، هنگامی که یحیی سنوار قصد آسیب‌رساندن به نیروهای رژیم اشغالگر قدس و ربودن دو نفر از آن‌ها را داشت، دستگیر و به اتهام کشتن دوازده نیروی اسرائیلی به چهار بار حبس ابد محکوم شد.

بیست‌ودو سال حبس در بدترین شرایط زندان‌های رژیم صهیونیستی، پایان تلاش‌های یحیی نبود. او که روحی لطیف و انسانی داشت، در این سال‌ها شروع به نوشتن داستان و رمان کرد. در سال ۲۰۱۱ رژیم صهیونیستی وی را با تعدادی از مبارزان جنبش حماس و فتح مبادله کرد.

بعدها بسیاری از فرماندهان دستگاه‌های امنیتی به این باور رسیدند که آزادی یحیی سنوار اشتباهی مرگ‌بار بوده است. یحیی این بار نیز مثل سال‌های گذشته به جمع یارانش پیوست تا مبارزاتش را ادامه بدهد!

این بار رژیم صهیونیستی با دقت بیشتری فعالیت‌های رهبران حماس را زیر نظر داشت. آن‌ها که همیشه در وحشت سوت پایان سلطه نکبت‌بارشان هستند، با به شهادت‌رساندن اسماعیل هنیه می‌خواستند وضعیت رهبری در حماس را دچار ضعف کنند! اما یحیی سنوار پا به عرصه رهبری جنبش حماس گذاشت. با اینکه می‌دانست شهادت هر لحظه انتظارش را می‌کشد، اما فریاد دادخواهی و نسل‌کشی مردم فلسطین، توسط رژیم جعلی اسرائیل را به گوش مردم جهان می‌رساند.

دیو سیاه ظلم و نکبت اسرائیل عاقبت این مبارز را که همواره از شهادت استقبال می‌کرد، در مهرماه سال ۱۴۰۳ مطابق با شانزده اکتبر ۲۰۲۴ به شهادت رساند؛ تا جهانیان بدانند مردان خدا هرگز از مرگ هراس ندارند و تا آخرین قطره خونشان، تا نابودی دیو سیاه نکبت و ظلم به مبارزانشان ادامه می‌دهند.

